



## درس فارج فقه استاد حاج سید مجتبی نورمفیدی

موضوع کلی: القول فی قسمته و مستحقیه

تاریخ: ۱ اردیبهشت ۱۳۹۷

موضوع جزئی: مسأله یکم - جهت سوم: ملاک سیادت - ادله مشهور (دلیل سوم) - اشکالات صاحب حدائق به ادله مشهور

مصادف با: ۴ شعبان ۱۴۳۹

سال هشتم (سال پنجم خمس)

جلسه: ۹۳

«الحمد لله رب العالمین و صلی الله علی محمد وآله الطاهرین و اللعن علی اعدائهم اجمعین»

### خلاصه جلسه گذشته

بحث در جهت سوم یعنی ملاک و مناط سیادت بود. عرض شد مشهور قائل اند سیادت فقط از طریق انتساب به هاشم آن هم به سبب ابوت حاصل می شود؛ لذا انتساب از طریق اُم موجب صدق عنوان سیادت که موضوع برای استحقاق خمس است، نمی شود.

چند دلیل بر قول مشهور ذکر شده است. دلیل اول و دوم بیان شد؛ یکی اجماع معتضد به تسالم یا شهرت بود؛ دیگری مرسله حماد بن عیسی بود که عرض شد هم سنداً و هم دلالتاً قابل اتکا است.

### دلیل سوم

دلیل سوم این است که به طور کلی با مراجعه به ادله [به خصوص برخی روایات] معلوم می شود که موضوع برای حکم به تحریم صدقه و حکم به استحقاق نسبت به خمس یا ملکیت نسبت به خمس یا مصرفیت برای خمس، (علی اختلاف المبانی)، عنوان هاشمی است. یعنی عنوان هاشمی در روایات موضوع قرار گرفته است. از جمله در روایتی از امام صادق (ع) که در موثقه زراره آمده؛ حضرت فرموده: «لَوْ كَانَ الْعَدْلُ مَا اَحْتَجَّ هَاشِمِيٌّ وَلَا مُطَّلِبِيٌّ اِلَى صَدَقَةٍ». اگر عدالت برپا بود و حق هر کسی به او داده می شد، هیچ هاشمی یا مُطَّلِبی به صدقه احتیاج پیدا نمی کرد.

در این روایت دو عنوان «هاشمی» و «مُطَّلِبی» ذکر شده که موضوع برای عدم جواز و حرمت صدقه به هاشمی است. موضوع عدم جواز صدقه همین دو عنوان است. این دو عنوان اگر تحلیل شوند، عنوان هاشمی مبین امتیاز یک طایفه و عشیره و قبیله از غیر آن است؛ یعنی همان طور که متعارف است، امتیاز عشایر و قبایل، به پدران است و نه مادران. مثلاً کسی که پدرش از قبیله بنی تمیم و مادرش از قبیله بنی اسد است، به او تمیمی گفته می شود و نه اسدی. این مطلب الان نیز در اکثر ممالک دنیا و در بین ملت های مختلف، یک معیار برای تمییز عشیره ها و قبیله ها از یکدیگر است. در مورد هاشمی نیز همین طور است؛ یعنی وقتی عنوان هاشمی موضوع برای حکم عدم جواز صدقه و استحقاق خمس قرار می گیرد، این عنوان مربوط به حیثیت امتیاز طایفه و قبیله و عشیره است و ارتباطی به مسأله صدق عنوان ولد ندارد.

قبلاً هم گفتیم که مسأله ولدیت یک امر است و مسأله سیادت امر آخر؛ این دو نباید با هم خلط شوند. اگر گفتیم هاشمی یعنی کسی که از ناحیه پدر به هاشم منتسب است، منافات با این ندارد که به ولد البننت، عنوان ولد اطلاق کنیم. این ها دو مسأله جدا از هم هستند. این همان نکته ای است که در بیان ریشه این اختلاف از قول صاحب حدائق نقل کردیم. صاحب

حدائق ریشه نزاع را روی مسأله صدق ولدیت بر ولد البنت برده و گفته دعوی مشهور و سید مرتضی در این است که نزد مشهور به ولد البنت عنوان ولد اطلاق نمی‌شود اما نزد سید مرتضی، بر ولد البنت عنوان ولد اطلاق می‌شود. در حالی که مسأله این چنین نیست. مسأله ولدیت و سیادت از هم جدا هستند؛ لذا آنچه در این روایات موضوع برای حکم به ملکیت یا استحقاق یا مصرفیت خمس قرار گرفته، عبارت است از آن چیزی که به سبب آن، عشایر و قبایل از هم جدا می‌شوند. عنوان هاشمی یعنی یمتاز به عن غیر هاشمی و این عنوان عند العرف به کسی که از طریق پدر به هاشم منسوب باشد، اطلاق می‌شود.

پس کأن دلیل سوم از دو مقدمه تشکیل شده است؛

**مقدمه اول** اینکه در برخی ادله و روایات عنوان هاشمی موضوع برای حکم به عدم جواز اعطاء صدقه و حکم به استحقاق خمس واقع شده است.

**مقدمه دوم** اینکه عنوان هاشمی و امثال آن، عناوینی هستند که مبین انتساب به هاشم یا نظیر آن از طریق پدر هستند. پس نتیجه که می‌گیریم آنچه موضوع برای اعطاء خمس قرار گرفته، عبارت است از آن کسی که از طریق پدر انتساب به هاشم پیدا کند؛ و هذا هو معنی السیادة و ملاک السیادة و این هیچ ربطی به مسأله ولدیت و اینکه پسر دختر، آیا عنوان ولد بر او صدق می‌کند یا نه، ندارد.

**مؤید:** یؤید ذلک که کثیری از کسانی که قائل هستند عنوان ابن حقیقتاً بر ابن البنت هم صدق می‌کند، (یعنی معتقدند پسر دختر هم پسر شخص محسوب می‌شود). در مانحن فیه حکم کرده‌اند به اینکه خمس اختصاص به کسی دارد که از طریق پدر انتساب به هاشم پیدا کند. پس این عنوان ما را راهنمایی می‌کند به اینکه این انتساب فقط باید از طریق پدر باشد.

### **اشکالات صاحب حدائق به ادله مشهور**

صاحب حدائق به هر سه دلیل اشکال کرده است. چون صاحب حدائق از کسانی است که موافق با نظر مرحوم سید است. یعنی ایشان هم معتقد است که خمس را هم به کسانی که از طریق پدر انتساب به هاشم دارند می‌توان داد و هم به کسانی که از طریق مادر انتساب به هاشم دارند می‌توان پرداخت کرد. لذا هم به ادله سه‌گانه مشهور اشکال کرده و هم دلیل اقامه کرده بر عدم اختصاص و اینکه خمس به هر دو داده می‌شود.

ابتدا اشکالاتی که ایشان به ادله مشهور دارند را ذکر می‌کنیم و بعد سراغ ادله ایشان می‌رویم.

### **اشکال به دلیل اول**

در مورد دلیل اول مشهور که اجماع معتضد به تسالم و شهرت بود، ایشان می‌فرماید: مسأله اجماعی نیست. یعنی کأن ایشان به دلیل مشهور اشکال صغروی دارند. ایشان یک عبارت نسبتاً طولانی دارد که بخشی از آن را می‌خوانیم. وی اشکال خود را این طور شروع می‌کنند: «أنّ الأصحاب لم ينقل الخلاف هنا إلا عن السيد و ابن حمزة»، اصحاب گمان کرده‌اند که مخالفین نظر آن‌ها فقط سید و ابن حمزه هستند، در حالی که این چنین نیست. ایشان یک فهرستی از اصحاب را نقل می‌کند که این‌ها نیز مانند مرحوم سید قائل به عدم اختصاص خمس به منتسب بالهاشم بالأبوة هستند. «مع أن شیخنا الشهيد الثانی فی شرح المسالک فی بحث میراث أولاد الأولاد نقله عن المرتضی و ابن إدريس و معین الدین المصری، و نقله فی بحث الوقف علی الأولاد عن الشيخ المفید و القاضی و ابن إدريس»، ایشان می‌گویند شهید ثانی در شرح مسالک در بحث میراث

اولادِ اولاد، این را از غیر سید مرتضی هم نقل کرده است؛ از ابن ادریس، معین الدین مصری و هم چنین در بحث وقف بر اولاد از شیخ مفید و قاضی ابن براج و ابن ادریس نیز نقل کرده است.

پس بر طبق این عبارت تاکنون سید مرتضی، ابن ادریس، قاضی ابن براج، معین الدین مصری و شیخ مفید، معتقدند خمس به منتسبین به هاشم من طریق الام نیز تعلق می‌گیرد. بعد ادامه می‌دهد: «و نقل بعض أفاضل العجم فی رسالة له صنفها فی هذه المسألة و اختار فيها مذهب السید هذا القول أيضا عن القطب الراوندی و الفضل بن شاذان»، بعضی از افاضل غیر عرب نیز در یک رساله‌ای این قول [قول به عدم اختصاص خمس به منتسبین به هاشم من طریق الاب] را از قول قطب راوندی و ابن شاذان نقل کرده‌اند.

«و نقله المقداد فی کتاب المیراث من کتابه کنز العرفان عن الراوندی و الشیخ المحقق الشیخ أحمد بن المتوج البحرانی الذی کثیرا ما یعبر عنه بالمعاصر، و نقله فی الرسالة المشار إليها أيضا عن ابن أبي عقيل و أبي الصلاح و الشیخ الطوسی فی الخلاف و ابن الجنید و ابن زهرة فی الغنیة، و نقل عن المحقق المولی أحمد الأردبیلی المیل إليه أيضا». فاضل مقداد از قطب راوندی، شیخ احمد بحرانی و نیز بن ابی عقیل و ابی صلاح و شیخ طوسی در کتاب خلاف و ابن جنید و ابن زهره در غنیه، این‌ها هم نظرشان مثل نظر مرحوم سید است. هم چنین از ملا احمد اردبیلی نقل کرده که به نظر سید میل پیدا کرده است.

«و هو مختار المحقق المدق المولی العمد میر محمد باقر الداماد»، مختار میرداماد نیز همین است. «و اختاره أيضا المحقق المولی محمد صالح المازندرانی فی شرح الأصول و السید المحدث نعمة الله الجزائری و شیخنا المحدث الصالح الشیخ عبد الله بن صالح البحرانی» شیخ ملا محمد صالح مازندرانی، سید نعمت الله جزائری، شیخ عبدالله بحرانی، نظر این‌ها مثل نظر مرحوم سید است.

بعد توضیح می‌دهد: «و أنت خبير بأن جملة من هؤلاء المذكورين و إن لم یصرحوا فی مسألة الخمس بما نقلناه عن السید المرتضی»، می‌گوید درست است که بسیاری از این افراد در مسئله خمس تصریح به آن چیزی که از سید مرتضی نقل کردیم نکرده‌اند؛ یعنی صریحاً نگفته‌اند که خمس به منتسبین به هاشم از طریق مادر هم تعلق می‌گیرد. «إلا أنهم فی مسائل المیراث و الوقف و نحوها لما صرحوا بأن ولد البنت و لد حقيقة اقتضى ذلك إجراء حکم الولد الحقيقي علیه فی جميع الأحكام التي من جملتها جواز أخذ الخمس و تحريم أخذ الزكاة و مسائل المیراث و الوقف و نحوها». صاحب حدائق می‌گوید درست است که اکثر این‌ها تصریح به آن چه که سید مرتضی گفته است، نکرده‌اند ولی در مسائل دیگر مانند وقف و میراث یک مطلبی گفته‌اند که اقتضا می‌کند که در باب خمس مثل سید مرتضی فکر کنند. آن‌ها تصریح کرده‌اند که ولد البنت حقیقتاً ولد شخص محسوب می‌شود.

آنگاه اگر کسی ادعا کرد که ولد البنت ولد حقیقه، این اقتضا می‌کند که در همه احکام حکم ولد حقیقی بر او حمل شود. ولد البنت ولد حقیقه در باب ارث اقتضا می‌کند که حکم ولد حقیقی بر این شخص بار شود؛ همان طور که ولد خودش ارث می‌برد، ولد البنت هم همان طور ارث ببرد. یا اگر کسی یک جایی را وقف بر اولاد کرد، اعم از این است که ولد خودش باشد [بدون واسطه] یا ولد با واسطه باشد؛ فرقی هم ندارد که واسطه ابن باشد یا بنت. «من جملتها جواز أخذ الخمس و تحريم أخذ الزكاة»، اگر ولد البنت ولد اقتضا می‌کند احکام میراث و وقف بر آن‌ها بار شود، همین ولد البنت ولد اقتضا

می‌کند که حکم خمس نیز بار شود. اگر ولدِ دخترِ هاشمی، ولد او محسوب شود و در میراث همان حکم ولد را داشته باشد، پس در خمس نیز همان حکم را دارد و می‌تواند خمس دریافت کند.

«لأن مبنی ذلک کله علی کون المنتسب بالأم ابنا حقیقیا»، چون مبنای همه این‌ها بر این است که منتسب به ام نیز حقیقتاً ابن محسوب می‌شود. «فکل من حکم بکونه ابنا حقیقیا یلزمه أن یجری علیه هذه الأحکام»<sup>۱</sup>، پس هر کسی که حکم می‌کند به اینکه ولد البنت یا ابن البنت، ابن محسوب می‌شود، قهراً احکام نیز بر او بار می‌شود.

این عبارت کأن اشکال در صغرای اجماع است؛ لذا ابتدا فرمود اصحاب خلاف را فقط از سید مرتضی نقل کرده‌اند؛ در حالی که ما یک لیستی از اصحاب را برای شما ذکر کردیم که این‌ها نیز مثل سید مرتضی فکر می‌کنند.

کسی کأن به صاحب حدائق اعتراض می‌کند که کسانی که شما نام بردید، هیچ کدام نگفته‌اند خمس را به کسی که از طریق مادر انتساب به هاشم پیدا می‌کند نیز می‌توان داد. ایشان پاسخ می‌دهد و می‌گوید درست است که هیچ کس تصریحی به این مسأله نکرده است؛ ولی این‌ها یک مطلبی گفته‌اند که لازمه آن مطلب، همین هست. افرادی که نام برده شدند گفته‌اند ولد البنت ولدٌ ایشان می‌گوید لازمه پذیرش ولد البنت ولدٌ، این است که جمیع الاحکام و من جملتها أخذ الخمس و تحریم الزکاة، بر این‌ها بار شود.

این محصل اشکال صاحب حدائق به دلیل اول مشهور است.

این اشکالات را نقل می‌کنیم، بعد ادله ایشان را هم بیان می‌کنیم؛ سپس زیربنای حرف ایشان را رد می‌کنیم.

### اشکال به دلیل دوم

اما اشکال ایشان به دلیل دوم مشهور. دلیل دوم مشهور، مرسله حماد بود طبق این مرسله صدقات بر کسی که مادرش از بنی هاشم و پدرش از غیر بنی هاشم باشد، حلال است. این معنایش آن است که «لیس له من الخمس شیء». این کالصریح در این است که خمس فقط به کسی تعلق می‌گیرد که از طریق پدر انتساب به هاشم پیدا کند.

ایشان می‌فرماید این مرسله به غیر از مشکل سندی، مضمونش مخالف با قرآن و موافق عامه است و به این دو جهت این مرسله را نمی‌توانیم بپذیریم.

مخالفت این مرسله با قرآن به این دلیل است که آیات متعددی در قرآن دلالت می‌کند بر اینکه ابن البنت ابن حقیقة؛ یعنی ابن البنت داخل در عنوان ابن می‌شود. ایشان چند آیه را نقل می‌کند که از بیان آن آیات صرف نظر می‌کنیم [به دلیل طولانی نشدن بحث]. پس مشکل اول مرسله، این است که مخالف با برخی از آیات قرآن است. قهراً روایتی که مخالف با آیات قرآن باشد، قابل اخذ نیست.

به علاوه این روایت موافق با عامه است. چون مرحوم سید یک عبارتی دارد؛ بنا بر نقل صاحب حدائق، سید مرتضی می‌گوید: «و أما مخالفونا [یعنی عامه] فإنهم لا یوافقونا فی تسمیة ولد البنت بأنه ولد علی الحقیقة»، مخالفین ما [عامه] با ما در نامگذاری ولد بنت اختلاف دارند. ما می‌گوییم ولد البنت ولدٌ حقیقة اما عامه معتقدند ولد البنت لم یکن ولداً حقیقة. حال

<sup>۱</sup>. الحدائق الناضرة، ج ۱۲، ص ۳۹۰ و ۳۹۱.

که نظر آنها این است، معلوم می‌شود مضمون مرسله حماد، موافق با عامه است. لذا چگونه می‌توانیم به روایتی که مخالف با قرآن و موافق با عامه است، اخذ کنیم؟

بعد صاحب حدائق فرموده: «أن وجه المخالفة في هذه الرواية الموجب لطحها»، وجه مخالفت در این روایت که موجب طرح این روایت است، ناشی از دو است. «ناشی من أمرین: أحدهما دلالتها على نفی الابنية عن ولد البنت و قد عرفت من الآيات و الروایات المتقدمة ثبوتها»، وجه مخالفت در این روایت ناشی از یکی از این دو امر است: یکی اینکه این روایت دلالت بر نفی ابنت از ولد بنت می‌کند، در حالی که معلوم شد آیات و روایات متقدمه، ابنت را اثبات کرده‌اند. «و ثانيهما أن الاستفادة من ما قدمناه من الأخبار أن من انتسب إليه صلى الله عليه و آله بأمه فهو من آله و كل من كان من آله حرمت عليه الصدقة»<sup>۱</sup>، می‌فرماید: امر دومی که باعث می‌شود این روایت را کنار بگذاریم، اخباری است که در گذشته نقل کردیم که کسی که از طریق مادر هم به پیامبر و هاشم منتسب شود، از آل او محسوب می‌شود و هر کسی از آل پیامبر محسوب شود، صدقه بر او حرام است.

پس لمخالفته للآيات و الروایات، ما این روایت را کنار می‌گذاریم و به آن اخذ نمی‌توان کرد.

**بحث جلسه آینده:** اشکال به دلیل سوم

«الحمد لله رب العالمين»

<sup>۱</sup>. الحدائق الناضرة، ج ۱۲، ص ۴۰۹.